

ولا یتعمدی علی بن موسی الرضا (ع) عالل پذیرش و چگونگی

حجت الله ایزدی
عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین (ع)
پژوهشکده علوم انسانی - گروه تاریخ

چکیده

تحلیل مناسبات ائمه اطهار (ع) با دستگاه خلافت عباسیان از اهمیت بسزایی برخوردار است که برای درک آن، لازم است مقداری به عقب برگردیم و چگونگی بهره جویی عباسیان را از حرمت اجتماعی «اهل بیت (ع) در به قدرت رسیدن بررسی کنیم.

عباسیان، نخست دعوت خود را با نام اهل بیت شروع، و در طول مبارزه حدود ۵۰ ساله خود بر ضد بنی امیه کم کم در شعارهای خود به گونه ای تغییر ایجاد کردند که سرانجام توانستند خلافت را به عنوان میراثی که از پیامبر اکرم (ص) به عباس عموی پیامبر و جد خلفای عباسی منتقل شده تبلیغ، و شایع کنند. به همین دلیل آنها در دهه های آغاز خلافت خود در پاسخگویی به تعارضات موجود در موضعگیری بهایشان، تمهیدات سیاسی ای اندیشیدند که ائمه معصومین (ع) وظیفه خود می دانستند که با موضعگیری مناسب و بحق، اولاً جلو سوء استفاده بنی عباس را بگیرند و ثانیاً امام واقعی و برحق را به مردم معرفی کنند. قبول ولا یتعمدی مأمون از طرف امام رضا (ع) یکی از این حوادث مهم تاریخ اسلام است که در این مقاله علل قبول این موضوع و چگونگی آن با استناد به منابع اصلی تجزیه و تحلیل شده است.

مقدمه

سیره و زندگانی ائمه (ع) چشمه گوارایی است که از آن جویبارهای شفاف و حیاتبخش معرفت جاری می‌شود. بر محققان مسلمان و بویژه شیعیان خاندان عصمت و طهارت است که با مطالعه و تحقیق در زندگانی این مشعلداران هدایت، امکان بهره‌برداری لازم را در جهت رشد و کمال خود و جامعه اسلامی فراهم سازند. ائمه اطهار (ع) اسوه‌های هدایتی هستند که در مسائل مختلف مبتلابه، در بُعد فردی و اجتماعی، مقتدای مسلمانان هستند.

حیات سیاسی - اجتماعی آن بزرگواران به دلیل دوران حدود ۳۰۰ ساله امامت مستقیمشان از جلوه‌های گوناگون زیادی برخوردار، و توان پاسخگویی به سؤالات سیاسی اجتماعی بسیار زیادی را داراست.

در این مقاله ضمن به بحث گذاشتن مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) سعی شده است ضمن تحلیل اوضاع سیاسی اجتماعی عصر امام و موضعگیریهای آن حضرت در برابر مسائل بسیار پیچیده سیاسی، کیفیت رهبری و امامت در یکی از برهه‌های بحرانی تاریخ اسلام به تصویر کشیده شود. در این تحلیل ضمن نقد و بررسی اندیشه‌های مختلف مورخان و صاحب‌نظران سعی شده است تا خواننده را به فکر و تأمل بیشتر وادارد زیرا هرچه بیشتر زمینه فکر در زندگانی ائمه معصومین (ع) فراهم شود، درس آموزی از آن بزرگواران، حلاوت بیشتری دربر خواهد داشت.

ولادت و شهادت امام (ع)

علی بن موسی ملقب به رضا و مکنی به ابوالحسن، هشتمین امام شیعیان اثنی عشری در شهر مدینه (به قولی) در روز ۱۱ ذی‌القعدة^۱ به سال ۱۴۸ هـ متولد شد. مادر آن حضرت امّ ولد بود. نام وی را خیزران و نجمه ضبط کرده‌اند. او ملقب به شقراء بویبه و مکنی به ام‌البنین بود.

تعداد فرزندان آن حضرت در منابع به اختلاف از یک تا ۶ فرزند ذکر شده است. شیخ مفید، ابن شهر آشوب و طبرسی بجز امام محمد جواد (ع) فرزندی برای آن

حضرت نقل نکرده‌اند.

آن بزرگوار در روز جمعه یا دوشنبه آخر ماه صفر در سال ۲۳۰ هـ در توس به شهادت رسید.^۲

دعوت به نام اهل بیت (ع) و شکل‌گیری قدرت عباسیان

برای تبیین مناسبات ائمه اطهار (ع) و دستگاه خلافت عباسیان و سرانجام، تحلیل مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) ضرورتاً باید مقداری به عقب بازگردیم و چگونگی به قدرت رسیدن عباسیان را، که با بهره‌برداری کافی از شخصیت و حرمت اجتماعی «اهل بیت» میسر شد، به اجمال ریشه‌یابی و بررسی کنیم.

بی‌شک اصلی‌ترین دلیل پیروزی عباسیان بر بنی‌امیه فعالیت سیاسی با شعار طرفداری از اهل بیت (ع) بود.

محمد (پدر سفاک و منصور) اولین خلیفه عباسی برای نشر دعوت خود، شعار «دعوت به اهل بیت» را برگزید. این شعار برای عباسیان حداقل دو سود داشت: نخست اینکه به دلیل سوابق درخشان مبارزاتی آل علی (ع) مردم در ذهن خود این شعار را با روش این مدافعان اسلام محمدی (ص) مطابق می‌یافتند و با طیب خاطر و علاقه‌مندی از این نهضت و حکومت ضد اموی استقبال می‌کردند. دیگر اینکه دستگاه جبار اموی نیز به دلیل جهت‌گیری خاصی که این شعار داشت، بیشتر توجه خود را به کنترل و سرکوب علویها مبذول می‌داشتند^۳ و عباسیان بهتر می‌توانستند کار خویش را در رهبری و سازماندهی قیام پیش ببرند. مردم خراسان در طول حکومت بنی‌امیه، ظلم و جنایت طاقت فرسایی را تحمل کرده، و به اهل بیت علاقه‌مند بودند. از این رو این شعار توانست خراسان را به مستحکمترین پایگاه و کانون انقلاب تبدیل کند.

عباسیان در حالی که مخفیانه در حال سازماندهی کار خود در خراسان بودند در جلسات تجدید بیعت با محمد نفس زکیه (علوی) به عنوان مهدی امت شرکت می‌جستند. به همین جهت در نخستین مراحل کار خویش دقیقاً حرکت خود را تحت پوشش علویها سرو سامان می‌دادند. ابو جعفر (منصور دوانقی) در جلسه‌ای که در ابواء

با شرکت بنی هاشم تشکیل شده بود، گفت: «چرا خود را فریب می‌دهید؟ به خدا سوگند که خود می‌دانید مردم از همه بیشتر به این جوان [محمد نفس زکیه] تمایل دارند و از همه سریعتر دعوتش را می‌پذیرند.»^۴ حاضران، اعم از علوی و عباسی (به جز امام جعفر صادق (ع) گفته او را تأیید کردند و با او دست بیعت دادند.

آنها نخست از کلمه بیعت استفاده، و قلوب مسلمین را تسخیر کردند و عده بیشماری را زیر پرچم خویش گرد آوردند. در این هنگام بود که در شعار خویش استحاله‌ای ایجاد کردند و آن را به «الرضا من آل محمد» تغییر دادند. اگر چه به ظاهر این دو شعار با هم تفاوتی نداشت ولی به هر حال شعار جدید، چهره علویها را در پرده‌ای از ابهام فرو می‌برد.

هنگامی که قیام در آستانه پیروزی قرار گرفت، آنها خلافت را میراثی تلقی کردند که پس از پیامبر اکرم (ص) از طریق جدشان عباس به آنها منتقل شده است؛ اما به این دلیل که سوابق مبارزاتی درخشانی نداشتند شعار خونخواهی علویها را مطرح کردند و گفتند قیام ما برای گرفتن انتقام اولاد علی (ع) از بنی امیه است. به هر حال سفاک در نخستین خطبه خود در مسجد کوفه مدعی شد که «ولایت و وراثت، راه خود را گشودند و سرانجام به او رسیدند.»^۵ از آن به بعد تمام خلفای عباسی و مبلغین آنها خلافت را ارث بنی عباس تلقی و تبلیغ می‌کردند.

اگر چه بنی عباس با سیاست و فرصت طلبی بر مسند جانشینی پیامبر اکرم تکیه زدند، اما از ناحیه علویها کاملاً احساس خطر کردند؛ به گونه‌ای که آنها را به عنوان دشمنان شماره یک خود می‌شمردند. آنها برای تثبیت و تداوم حکومت خود به تهدید، کنترل، دستگیری و شهادت اولاد حضرت علی (ع) پرداختند. در قیام محمد بن عبد الله (نفس زکیه) و برادرش ابراهیم بن عبدالله (قتیل با خمرا) عده بی‌شماری از سادات و علما و زاهدان طرفدار آنها را به قتل رسانیدند.^۶ اذیت و آزارهایی که امام صادق (ع) از جانب منصور دوانقی و امام موسی کاظم (ع) از جانب هارون الرشید دیدند و در نهایت به شهادت آن دو بزرگوار منجر شد، اوج جنایت بنی عباس را تا دوره مأمون به نمایش گذاشت.

در دوره حکومت مأمون «۱۹۸ - ۲۱۸ هـ ق» برای مدتی کوتاه شکل جدیدی از روابط بین سادات علوی و دستگاه خلافت ایجاد شد. در اوایل حکومت مأمون «۲۰۱ - ۲۰۳ هـ ق» مسأله ولایتعهدی حضرت امام رضا(ع) مطرح شد و لباسهای سیاه، که علامت حکومت بنی عباس بود به رنگ سبز که شعار علویها بود، تبدیل شد.

همان سؤال صلح امام حسن (ع) اینجا هم مطرح می‌شود؛ اما این دو حادثه با یکدیگر متفاوت است؛ یعنی در صلح امام حسن (ع) مسأله کناره‌گیری از قدرت مطرح است و بر عکس اینجا مسأله روی آوردن به قدرت. ایراد کنندگان می‌گویند: میان آن واگذار کردن قدرت به بنی‌امیه و این قبول کردن شرکت در قدرت، یک وجه مشترک وجود دارد و آن نوعی سازش است. منتقدان می‌گویند آنجا امام حسن (ع) نمی‌بایست تسلیم می‌شد بلکه بایست می‌جنگید تا به شهادت برسد و اینجا نیز امام رضا(ع) می‌بایست در مقابل پیشنهاد مأمون مقاومت می‌کرد تا به شهادت برسد. در اینجا برای روشن شدن مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) چند مطلب باید به شکل تاریخی بررسی و تجزیه و تحلیل شود.

چگونگی به قدرت رسیدن مأمون

عبدالله (مأمون) و محمد (امین) فرزندان هارون پنجمین خلیفه عباسی بودند. عبدالله اگر چه حدود ۶ ماه از محمد بزرگتر بود و دارای ویژگیهای شخصی برتری نسبت به برادرش بود، اما وضعیت موجود باعث شد که محمد به عنوان اولین ولیعهد پدر مطرح شود و پس از او به خلافت برسد و عبدالله عنوان ولیعهدی برادر را بپذیرد. مادر مأمون کنیزی خراسانی بود که در روزهای پس از تولد مأمون در گذشت و مأمون در طول زندگی خویش از نعمت مادر محروم بود. مربی مأمون، جعفر بن یحیی برمکی خراسانی بود. وجود چنین راهنمایی در زندگی مأمون هر چند باعث رشد قوای فکری و روحی او شد و توانست از او دانشمندی بزرگ و انسانی بسیار سیاستمدار بسازد، اما وجود این مربی ایرانی که سرانجام هم مورد خشم و غضب هارون قرار گرفت، موقعیت او را بیشتر در ساختار قدرت دربار به ضعف کشاند.

از سوی دیگر، مادر محمد (امین) مقتدرترین زن از طایفه بنی هاشم در دربار هارون بود. زبیده، امین را غرق در خوشگذرانی و تفریح بار آورد. وی در حد افراط به لهو و لعب می پرداخت و حتی در حساسترین لحظات نیز حاضر نبود دست از عادت خود بردارد و در پناه مادر، دایبها و مربی عربش آینده خود را تضمین می دید.

مأمون که از اصالت برادر برخوردار نبود نه تنها به آینده خود مطمئن نبود بلکه این نکته را مسلم می پنداشت که عباسیان به خلافت او تن در نخواهند داد. وی چون خود را فاقد پایگاهی قابل اعتماد می دید با آینده نگری در شکل دادن به شخصیت خود کوشید. وی در مقابل بی بند و باریهای برادرش از خود چهره‌ای پارسا به نمایش گذاشت. هارون به برتری عبد الله اعتراف کرده و گفته است:

... تصمیم گرفته‌ام ولایتعهدی را تصحیح کنم و به دست کسی بسپارم که بیشتر رفتارش را می پسندم و خط مشیش را می ستایم؛ به حسن سیاستش اطمینان دارم؛ از ضعف و سستیش آسوده خاطریم و او کسی جز عبدالله نیست. اما بنی عباس به پیروی از هوای نفس خویش، محمد را می طلبند؛ چه در او یکپارچه متابعت از خواهشهای نفسانی است. دستش به اسراف باز است؛ زنان و کنیزان در رأی او شریک و مؤثر واقع می شوند؛ در حالی که عبدالله شیوه‌ای پسندیده و رأیی اصیل دارد و برای چنین امری بزرگ قابل اطمینان است. اگر به عبدالله روی آوردم بنی هاشم (یعنی بنی عباس) را به خشم آورده‌ام و اگر این مقام را تنها به دست محمد بسپارم از تباهی که بر سر ملت خواهد آورد ایمن نیستم...^۷

وی همچنین گفته است:

... در عبدالله دوراندیشی منصور، عبادت مهدی و بزرگی هادی را می بینم، ولی من محمد را بر او پیش انداختم در حالی که می دانستم محمد تابع هوای نفسش است. هر چه به دست می آورد به اسراف از دست می دهد. زنان و کنیزان را در تصمیمهای خود شرکت می دهد. اگر ام جعفر [زبیده] نبود و بنی هاشم هم اصرار نمی کردند حتماً عبدالله را بر او مقدم می داشتم.^۸

هارون در جانشینی، امین را مقدم داشت و حکومت قسمت غرب قلمرو خود را به او واگذار کرد و پس از او مأمون را ولیعهد قرار داد و حکومت خراسان را برای او تعیین کرد. در این خصوص متنی نوشته از هر دو امضا گرفت و عده‌ای از بزرگان را بر آن شاهد

قرار داد و آن متن را در کعبه آویخت.

هارون در سال ۱۹۳ هـ فوت کرد و امین بر مسند خلافت تکیه زد. وی در سال ۱۹۴ هـ مأمون را از ولایتعهدی عزل کرد و پسرش موسی را به ولیعهدی برگزید و نامه رشید را از کعبه پایین آورد و پاره کرد^۱ و برادرش مأمون را به عراق احضار کرد، اما چون به این طریق نتوانست برادرش را به بغداد آورد، علی بن عیسی بن ماهان را که از فرماندهان بزرگ پدرش بود با ۵۰ هزار سپاه به سمت خراسان گسیل داشت. طاهر بن حسین فرمانده مأمون با ۵ هزار سپاه در ری علی بن عیسی را شکست داد. با رسیدن نیروهای کمکی به فرماندهی هرثمه بن أعین به سمت بغداد پیشروی، و پس از محاصره بغداد، امین را اسیر کردند و به قتل رسانیدند و سر او را به مرو نزد مأمون فرستادند.

چگونگی به قدرت رسیدن مأمون، پیامدهایی چند را به دنبال داشت: اولاً با به قتل رسانیدن خلیفه محبوب اشراف عرب و بنی هاشم، موقعیت خود را نزد اعراب کاملاً متزلزل کرد. همانطور که ذکر شد، وی قبل از این حادثه نیز چون زاده کنیزی ایرانی بود از موقعیت مناسبی در بین اشراف عرب برخوردار نبود. نکته دیگر اینکه تشکیلات دولتی وی به سرپرستی ایرانی تازه مسلمان شده‌ای به نام فضل بن سهل ذوالریاستین اداره می‌شد که علاوه بر مقام وزارت، فرماندهی کل لشکریان را نیز بر عهده داشت و از اقتدار بسیاری برخوردار بود. در صورتی که تشکیلات دولتی بغداد در دست فضل بن ربیع و دیوانیان عرب بود که بعد از قلع و قمع برمکیان به قدرت رسیده بودند. این موضوع به تزلزل بیش از پیش موقعیت مأمون نزد عربها انجامید.

شیعه‌گری ایرانیان

قبلاً توضیح داده شد که عباسیان به قدرت نرسیدند مگر بر اثر عشق و علاقه‌ای که مردم خراسان به اهل بیت داشتند. وقتی یحیی بن زید پس از شهادت پدرش، زید بن علی بن حسین (ع) به دست هشام بن عبد الملک به خراسان پناه برد، اهل خراسان به حمایت از او با لشکریان نصر بن سيار درگیر شدند. همراهان یحیی آنقدر در درگیری با سپاهیان مجهز اموی پایداری کردند تا همگی به شهادت رسیدند. یحیی نیز به شهادت رسید و

جنازه او بر دروازه جوزجان بر دار بود تا اینکه ابومسلم قیام کرد و جنازه او را پایین آورد. ۱۰ در سال شهادت یحیی هر بچه‌ای که در خراسان متولد می‌شد نام او را زید یا یحیی می‌گذاشتند.^{۱۱} این موضوع از مهمترین حوادثی بود که باعث استقبال مردم خراسان از داعیان عباسی شد؛ چه مسعودی می‌نویسد: وقتی جسد یحیی را فرود آورده و دفن کردند و حال که از جور و خفقان بنی‌امیه رها شده بودند، هفت شبانه روز در سوگ یحیی به عزاداری پرداختند. مأمون به حمایت از کسانی پشتگرم بود که اولاً از محبت سرشاری نسبت به خاندان رسول اکرم (ص) بهره‌مند بودند و ثانیاً چون قبلاً بنی‌عباس از این اعتقاد آنها سوء استفاده کرده بودند نسبت به اشراف بنی‌عباس بدبین بودند؛ بویژه اینکه بنی‌عباس پس از به قدرت رسیدن به وسیله افرادی همچون علی بن عیسی و دیگر فرماندهانی که دست کمی از فرماندهان بنی‌امیه نداشتند، نسبت به آنها ظلم و جور بسیاری روا داشته بودند.

قیامهای علویها در عصر مأمون

در سال ۱۹۹ هـ ابو عبدالله محمد بن ابراهیم از اعقاب امام حسین (ع) معروف به ابن طباطبا در کوفه قیام، و دعوت به «الرضا من آل محمد(ص) و عمل به قرآن و سنت» رسول اکرم (ص)^{۱۲} کرد. فرماندهی لشکر او را ابوالسرایا السری بن منصور، که قبلاً خود از فرماندهان مأمون بود، به عهده گرفت. از این قیام، استقبال بی نظیری شد. علت این قیام عمومی برخوردار بود که مأمون با فرمانده فاتح خود طاهر بن حسین کرد. مأمون تحت تأثیر فضل بن سهل، طاهر را از حکومت بغداد عزل، و برادر فضل، حسن بن سهل را به جای او منصوب کرد. کم‌کم در عراق شایعاتی پخش شد مبنی بر اینکه فضل بن سهل، مأمون را حبس کرده است و خود مستبدانه حکمرانی می‌کند. این مسأله باعث خشم و غضب بیش از پیش بنی‌هاشم شد و به حسن بن سهل شوریدند و فتنه از آنجا شروع شد و تقریباً سراسر قلمرو خلافت شرقی و حجاز را در بر گرفت.^{۱۳} سپاهیان ابوالسرایا به هر لشکری که برمی‌خوردند آن را تار و مار، و شهرها را یکی پس از دیگری تسخیر می‌کردند.^{۱۴} در نبرد ابوالسرایا دویست هزار نفر از سپاهیان مأمون کشته شد؛ در حالی که

مدت قیام بیش از ده ماه طول نکشید.

در بصره برادر امام رضا(ع) به نام زید معروف به زید النار قیام کرد. وی خانه‌های تمام افراد منصوب به عباسیان را به آتش کشید و اموال آنها را غارت کرد. ۱۵ در مکه و نواحی حجاز محمد بن جعفر ملقب به دیباج قیام کرد و به خود لقب «امیر المؤمنین» داد.

در یمن محمد بن سلیمان بن داود از اعقاب امام حسین (ع) قیام کرد و بر سرزمین یمن تسلط یافت.

در واسط، که بخش عمده آن عثمانی بودند، جعفر بن زید بن علی (ع) و حسین بن ابراهیم بن حسن (ع) قیام کردند. در مدائن محمد بن اسماعیل بن محمد قیام کرد. در مجموع، سرزمینی نبود که در آنجا یکی از علویان به ابتکار خود و یا به خواست مردم به شورش بر ضد عباسیان اقدام نکرده باشد. سرانجام، کار به جایی کشید شد که اهالی بین النهرین و شام نیز که به طرفداری از امویان معروف بودند به محمد بن محمد علوی یار ابوالسرایا گرویده، ضمن نامه‌ای نوشتند که در انتظار پیکش هستند تا فرمان او را ابلاغ کند.^{۱۱}

علاوه بر قیامهای علویها شورشهای دیگری نیز با شعار «الرضا من آل محمد(ص)» بر پا می‌شد.

در ارزیابی شورشهای ضد عباسی به این نکته پی می‌بریم که خطر جدی از سوی علویان، اساس حکومت مأمون را متزلزل ساخته بود؛ بویژه که کانون اصلی این قیامها در قلب قلمرو اسلامی در حال جوشش بود؛ در صورتی که مأمون در مرو به سر می‌برد. در چنین وضعیتی بود که مأمون به اوج بحران پی برد و این نکته را دریافت که علی بن موسی الرضا(ع) نیز اگر بخواهد اقدامی بکند، چه وضع خطرناکی پیش خواهد آمد. این در حالی بود که هنوز مأمون موفق نشده بود از تمام مسلمانان بیعت بگیرد. از این موقعیت که بزرگان علوی در اقصی نقاط قلمرو اسلامی به قیام بر ضد مأمون دست زده بودند، پیداست که دیگر خلیفه نمی‌توانست نسبت به تداوم وفاداری مردم خراسان نیز مطمئن باشد.

علامه جعفر مرتضیٰ مشکلات مأمون را در این برههٔ خطیر چنین دسته‌بندی می‌کند: در چنین اوضاع و احوالی مأمون دریافت بود که برای رهایی از آن ورطه می‌بایست چند کار را انجام دهد:

۱- فرو نشاندن شورشهای علویان

۲- گرفتن اعتراف از علویان مبنی بر اینکه حکومت عباسیان از مشروعیت برخوردار است.

۳- از بین بردن محبت و احترامی که مردم نسبت به علویان ابراز می‌داشتند. او می‌بایست این احساس عمیق را از نهاد مردم برکند و علویان را به طرقتی که شبهه و شک زیادی هم برینگیزد در نظرشان بی‌آبرو گرداند تا دیگر نتوانند دست به کوچکترین حرکتی بزنند و از سوی مردم حمایت شوند.

۴- کسب اعتماد و محبت عرب

۵- استمرار تأیید و مشروعیت از سوی اهالی خراسان و تمام ایرانیان

۶- راضی نگهداشتن عباسیان و طرفدارانشان که با علویها دشمنی داشتند.

۷- تقویت حس اعتماد مردم که در اثر کشتن برادرش مخدوش شده بود.

۸- سرانجام، ایجاد مصونیت برای خود در مقابل خطری که او را از سوی شخصیتی

گرانقدر تهدید می‌کرد و می‌ترسید که روزی با او برخورد مسلحانه کند.^{۱۷}

در چنین وضعیتی، مأمون از کدام پایگاه قدرت برای حل مشکلات متعدد خود می‌بایست استفاده می‌کرد؟ در بین بنی‌عباس بویژه پس از قتل امین کسی حاضر به همراهی با مأمون نبود. افزون بر اینکه پس از رفاه و خوشگذرانی که در این خاندان نفوذ کرده بود، دیگر فرد لایقی که در مواقع بحرانی کار آمد باشد باقی نمانده بود. فضاحت این خاندان از آنجا هویدا می‌شود که سال بعد هنگامی که بنی‌عباس خواستند در مقابل مأمون موضع بگیرند، ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شکله را، که مردی مطرب و آوازه خوان بود، به خلافت برداشتند. قبلاً گفته شد که شهرهای عرب‌نشین همگی دستخوش شورش و قیام شده بود، پس هیچگونه امیدی به اینکه از بین عربها پشتیبان و حامی برای خود پیدا کند وجود نداشت.

طرح مسأله ولایتعهدی حضرت امام رضا(ع)

در اینکه مأمون با چه انگیزه و نیتی مسأله ولایتعهدی امام را مطرح کرد، مورخان، نظر واحدی ندارند و در نتیجه، نظریات بسیار گوناگونی مطرح شده است. البته هر کدام از مورخان که نظری ابراز داشته، برای اثبات نظریه خود دلایل تاریخی نیز ارائه داده‌اند که این موضوع کار را پیچیده تر می‌کند. شاید بتوان واقعبینانه مطلب را از اظهارات جرجی زیدان دریافت که می‌نویسد:

یکی از خصوصیات دولت عباسی این بود که اسرار دولتی را با جدیت تمام محفوظ می‌داشتند و آنچه را در دل پنهان می‌نمودند به احدی ابراز نمی‌کردند و نقشه خود را تا ساعت آخر مخفی می‌گذاشتند؛ بخصوص اگر آن نقشه‌ها مربوط به امور سلطنتی و روابط آنان با سرداران و رجال کشور بود. رفتار منصور با ابومسلم و عموهای خودش گواه بر این مدعاست؛ چنانکه هارون با برمکیان و مأمون با فضل بن سهل و علی بن موسی(ع) و طاهر بن حسین همانطور عمل کرد...^{۱۸}

مورخان اولاً در اینکه طرح این مسأله کار شخص مأمون باشد تشکیک کردند و آن را طرح فضل بن سهل می‌دانند. زیرا نخستین نامه‌ای که به دست حضرت می‌رسد از طرف فضل است. وی در این نامه طوری وانمود کرده است که گویا وی این مسأله را از روی اعتقاد به اصل امامت و حق الهی امام مطرح می‌کند و این مسأله را با استناد به فضایل فردی و خانوادگی آن حضرت به مأمون نیز قبولانده است.^{۱۹}

کسانی که این طرح را ابتکار فضل می‌دانند در انگیزه او به دو شکل اظهار نظر کرده‌اند. عده‌ای از جمله جرجی زیدان معتقدند که فضل شیعه بود و روی اعتقاد به امام چنین اقدامی انجام داده است.^{۲۰} نظر دیگری نیز مطرح است که همانطور که از آغاز عده‌ای روی حس ایرانی در مقابل عرب به دلیل اینکه مادر مأمون کنیزی بادغیسی بود، متوجه او شدند و فضل نیز از این دسته است زیرا او اخیراً به دست برامکه مسلمان شده بود ولی هنوز اعتقاد راسخی به اسلام نداشت و می‌خواست اصل خلافت را به بازی بگیرد و در نهایت ایران را به مجوسیت و ایران قبل از اسلام بازگرداند.^{۲۱}

در خصوص شیعه بودن فضل جای تردید جدی است زیرا بر اساس روایات شیعه

حضرت امام رضا(ع) بیشتر از آنکه با مأمون مخالف بود با فضل مخالف بود؛ شیخ صدوق نقل می‌کند:

در یکی از روزها فضل بن سهل همراه هشام بن ابراهیم حضور مبارک حضرت رضا(ع) شرفیاب شدند. فضل به عرض رسانید یا بن رسول الله (ص) می‌خواهم مطلب سری با شما در میان بگذارم شایسته است خانه را از بیگانه تهی کنی. پس از آنکه خانه از بیگانه تهی شد، فضل نامه‌ای بیرون آورد که در آن سوگند به عتق غلامان و طلاق زنان و نذری که حتماً عملی شود ثبت بود. هر دو نفر متفقاً به عرض رسانیدند که آمده‌ایم تا کلمه حق و راستی به عرض برسائیم و آن این است که اطمینان داریم امارت مسلمانان حق شما و خلافت متعلق به شماست و آنچه را اینک به زبان می‌آوریم به وجود آوردن آن را ضمانت می‌کنیم که در غیر این صورت غلامان خود آزاد کنیم و زنان خود را طلاق دهیم و سی حج پیاده گردن بگیریم. با توجه به شرایط مزبور تصمیم گرفته‌ایم مأمون را به قتل برسائیم و خلافت را در حالی که خالی از اغیار باشد به اختیار شما در آوریم تا حق به حقدار برسد. حضرت رضا(ع) از این سخن سخت بر آشفت و آنان را ناسزا گفته، و لعنت کرد و فرمود شما دو نفر بنده کافر نعمت هستید و امید است شما به سلامت نباشید و من هم به خواسته ننگین شما راضی نخواهم شد...^{۲۲}

پس از این حادثه حضرت رضا(ع) مطلب را به اطلاع مأمون رسانید و فرمود «خود را از گزند آنان محفوظ بدار»^{۲۳} این روایت نه تنها تشیع فضل بن سهل را زیر سؤال می‌برد بلکه هر گونه اعتماد حضرت رضا(ع) را به او رد می‌کند و نشان می‌دهد که با وجود پیش بینی‌هایی که قبلاً فرموده، و شهادت خود را به دست مأمون بیان فرموده بودند، در عین حال حفظ مأمون را برای اسلام نسبت به طرح فضل ترجیح می‌دادند. همچنین به شرح زیر روایتی دیگر در کتاب فصول المهمه مبنی بر مخالفت آشکار فضل با ولایتعهدی آمده است:

«وقتی مأمون تصمیم بر ولایتعهدی گرفت از فضل بن سهل مشورت خواست. آنها مخالفت کردند و گفتند که خلافت از دست بنی عباس خارج می‌شود اما وقتی دیدند که مأمون اصرار دارد، ساکت شدند»^{۲۴}

البته لازم به توضیح است که این حادثه بر حادثه قبلی مقدم بوده است و دور از احتمال نیست که طرح توطئه برضد مأمون بعداً طراحی شده و صد البته اینکه خاندان

سهل که با ولی نعمت خود غدر کردند قطعاً امام از خیانت آنان مصون نبود. اکنون و پس از طرح این مسائل تا حدود زیادی مشخص شد که طرح ولایتعهدی به ابتکار شخص مأمون بوده است. اما اینکه مأمون با چه انگیزه‌ای اقدام به چنین کاری کرد، نظریات ذیل مطرح شده است:

- ۱ - مأمون گرایش شدید شیعی داشت و بر اساس تمایل خود عمل کرد و تا آخر هم بر اعتقاد خود باقی ماند و رحلت حضرت رضا(ع) طبیعی بود.
- ۲ - مأمون بر اساس گرایش شیعی خود عمل کرد اما نتوانست این اعتقاد خود را برای مدت طولانی حفظ کند و در نتیجه حضرت رضا(ع) را به شهادت رساند.
- ۳ - مأمون نه بر اساس اعتقاد بلکه به دلیل عقل چون حضرت را به لحاظ تواناییهای فردی شایسته چنین کاری تشخیص داد، برای رعایت مصلحت جامعه به این کار اقدام کرد.
- ۴ - مأمون در اوایل کار خویش چون با مشکلات و نابسامانیهای زیادی روبرو بود، نذر کرد که اگر بر مشکلات پیروز شد حق را به حقدار برگرداند.
- ۵ - وی به لحاظ اینکه گرفتار مشکلات گوناگون بود، بهترین راه حل مشکلات را واگذاری ولایتعهدی به حضرت رضا(ع) تشخیص داد و بر اساس برنامه‌ای از پیش طراحی شده برای حل مشکلات خود به این کار اقدام کرد و پس از حل مشکلات مذکور، ادامه ولایتعهدی حضرت، خود برای او به شکل مشکلی جلوه کرده بود که این مشکل نیز می‌بایست حل شود؛ لذا حضرت را به شهادت رسانید.

جلال‌الدین سیوطی می‌نویسد:

... [مأمون] در سال ۲۰۱ هـ برادرش مؤتمن را از ولایتعهدی خلع کرد و ولی عهد بعد از خودش علی (الرضا) بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق قرار داد و افراطش در تشیع او را وادار به این کار کرد تا جایی که تلاش زیادی می‌کرد که [حضرت را راضی کند و] خودش را از خلافت عزل کند و خلافت را به او واگذار کند و مأمون بود که به او لقب رضا داد و به اسم او سکه ضرب کرد و دخترش را به عقد او درآورد و به سراسر آفاق نامه نوشت و آنها را به ترک [پوشش] سیاه [که علامت عباسیان بود] و پوشیدن [لباس] سبز [که شعار علویها بود] وادار کرد و این موضوع بر عباسیان شدت گران تمام شد... ۲۵

در این متن، علاوه بر عمل خالصانهٔ مأمون در اعطای منصب ولایتعهدی خاطر نشان شده است که حتی مأمون تأکید داشت که از خلافت کناره گیری کند و مسند خلافت را به امام تحویل دهد. اولاً باید گفت خلافتی که مأمون به بهای دشمنی همهٔ عربها، برادر خود را برای به دست آوردنش به کام مرگ فرستاد، چگونه حاضر می شود آن را به دشمنان دیرینهٔ خانوادهٔ عباسیان تحویل دهد. بر فرض محال هم اگر چنین می شد، چگونه حضرت می توانست با حضور افرادی همچون مأمون، فضل بن سهل، جلودی و دیگر افراد کار کشتهٔ دست پروردهٔ بنی عباس حکومت عدل الهی را برقرار سازد؟ آیا همهٔ این کادرهای کار کشته حاضر می شدند احکام عادلانهٔ حضرت را گردن نهند؟ اما در خصوص تمایلات شیعی مأمون بحث کردن مقداری مشکلتر است؛ زیرا وی اقداماتی چند در خصوص رعایت حقوق شیعیان انجام داده بود.

- دستور به لعن معاویه داد.

- فدک را به اولاد فاطمهٔ زهرا(س) بازگرداند.

- اعلام کرد که پس از پیامبر اکرم(ص) بافضیلت ترین افراد، حضرت علی(ع) است.

- در جمع علمای بزرگ اهل سنت در حق خلافت حضرت علی(ع) بحث، و همه را محکوم کرد.

- روایتی از او نقل شده است که هنگامی که هارون، امام موسی کاظم(ع) را احضار کرد از آن همه احترامی که پدرش برای امام فائل شد تعجب کرد و از پدرش سؤال کرد اگر حق با اوست چرا خلافت را به او تقدیم نمی کند. پدرش گفت «الملک عقیم» یعنی انسان حاضر می شود به جهت حفظ حکومت، حتی فرزندان خود را نیز بکشد. مأمون به این واقعه استناد می کرد و می گفت من از آن روز تمایلات شیعی پیدا کردم.

شهید مطهری می فرماید زیاد بحثی در مذهب مأمون نمی کنیم اگر هم شیعه بوده است بر اساس همان نقل پدرش که «الملک عقیم» یک شیعهٔ امام کش بوده است.^{۲۶} پس گرچه گرایشهای شیعی داشته است امام را به لحاظ اعتقاد به امامت یا حق اولویت دعوت به این کار نکرد. قبلاً وقتی سیر تاریخی حوادث را بحث کردیم هشت مشکل اساسی در تداوم خلافت مأمون چهره نمود. حال ببینیم طرح مسأله ولایتعهدی امام چگونه

می توانست راه حلی برای این مشکلات باشد.

۱- با شرکت امام در حکومت، دیگر بزرگان از سادات نمی توانستند هیچ دلیلی برای قیام داشته باشند زیرا وقتی امام علویها در رأس حکومت است حکومت از آن خودشان تلقی می شود؛ گر چه خلیفه [امون] و دیگر کارگزاران بدترین اعمال را نیز مرتکب شوند؛ زیرا حضور امام در کار خلافت به معنای تأیید اعمال آنهاست.

۲ و ۳- با ورود امام در کادر رهبری در دید مردم، امام نیز آلوده به دنیا مطرح می شد. آن شخصیت زاهدانه ای که از امام در ذهنها نقش بسته بود تخریب می شد. زیرا مردم می گفتند زهد او به دلیل عدم دسترسی به دنیاست؛ اما اگر دنیا به ائمه شیعه نیز رخ بنماید از آن استقبال خواهند کرد. بدین طریق چهره مقدس امام در اذهان مردم مخدوش می شود و دیگر به وی عشق نمی ورزند؛ از سوی دیگر همین مسأله عامل مشروعیت خلافت بنی عباس در دید مردم می شد.

۴- چون امام از اصیلترین اعراب به شمار می آمد، خود به خود عربها نیز بیشتر از گذشته به خلافت علاقه مند می شدند.

۵- قبلاً گفته شد که ایرانیان، حکومت بنی عباس را به دلیل تبلیغ و حمایت از عنوان اهل بیت پذیرفته بودند. حال که واقعیات روشن شده بود آن اعتماد اولیه سلب شده، و ولایتعهدی امام در اعاده اعتماد ایرانیان نسبت به بنی عباس عامل مؤثری بود.

۶- چون مناقشه بین علویان و عباسیان حل می شد موضوع سبب ایجاد امنیت برای آن عده از عباسیانی می شد که از برادر کشی خسته شده بودند.

۷ و ۸- سرانجام چون در آن اوضاع بحرانی، مهمترین خطر در مدینه وجود خود حضرت رضا(ع) بود با انتقال وی به مرو اولاً او را از کانون قدرت دور ساخته (اگر چه در جبهه علویها نیز یکپارچگی لازم برای انتصاب امام به خلافت وجود نداشت). ثانیاً با گماشتن جاسوسان و ازدواج خانوادگی براحتی می توانست آن حضرت را کنترل کند و از همین طریق نیز هر موقع که صلاح می دانست حضرت را به شهادت می رساند و از بابت او خیال خود را راحت می سازد.

سیر تاریخی ولایتعهدی

سیر تاریخی و چگونگی وقوع این حادثه اولاً مطالب فوق را اثبات می‌کند. ثانیاً مخالفت امام را نیز با این طرح روشن می‌کند و نشان می‌دهد که حضرت نیز از هر فرصتی که به دست می‌آمد استفاده می‌کرد و در خنثی کردن اغراض مأمون می‌کوشید.

در سال ۲۰۱ هـ مأمون، رجاء بن ابی ضحاک و فرناس خادم ۲۷ را برای بردن امام به مرو راهی مدینه می‌کند. حضرت وقتی می‌بیند ناگزیر از حرکت است کنار قبر رسول الله (ص) حاضر شده و گریه کنان آن چنان وداعی می‌کند که گویا هیچ امیدی به بازگشت ندارد با وجود اینکه برای بردن اهل بیت خود آزاد بوده آنها را همراه نمی‌برد. این موضوع خود نشان می‌دهد که این سفر، سفر پر مخاطره‌ای است. حضرت با حالت تضرع می‌فرماید خدایا اگر راحتی من در مرگ من است، پس مرگ مرا برسان البته معنای این کار مجبور بودن امام به حرکت به سوی مرو نیست. از دید حضرت حرکت به سوی مرو دلایل خاص خود را داشته است.

رجاء مأموریت داشته است که حضرت را از راه بصره، اهواز و فارس به مرو برساند و از راه میانی، که کوفه، قم، ری و مناطق دیگر شیعه‌نشین وجود دارد، حضرت را حرکت ندهد، چون ملاقات بین امام و شیعیان می‌تواند مشکل ایجاد کند. زیرا اتفاقی که در نیشابور سنی مذهب افتاد اگر در دیگر شهرها خصوصاً مناطق شیعه‌نشین تکرار می‌شد دیگر اثری از حکومت مأمون باقی نمی‌ماند.

ورود حضرت به نیشابور با معجزات و با کیفیتی همراه بود که باعث جلب توجه آحاد مردم شد و عده زیادی قلم و دوات به دست، آماده بودند تا حدیثی از زبان حضرت بشنوند و بنویسند. حضرت تقاضای آنها را اجابت فرمود و حدیث زیر را با سلسله مسند از قول رسول خدا (ص) از قول جبرئیل و از قول خدا فرمود:

«کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»

«هرکس کلمه توحید را بیان کند وارد حصار من می‌شود و هرکس که وارد حصار

من بشود از عذاب من در امان خواهد بود.»

پس از آن وقتی مقداری مرکب امام حرکت کرد، امام مرکب را متوقف ساخت.

علمای کاتب را به حضور طلبید و فرمود:

«بشرطها و شروطها و انا من شروطها»

«[در امان ماندن از عذاب الهی] شرایطی دارد که من از جمله آن شرایط هستم».^{۲۸}

این حدیث به عنوان حدیث «سلسله الذهب» جایگاه خاصی در معارف شیعه پیدا کرده است.

حضرت وقتی وارد مرو شدند، برای پذیرش ولایتعهدی تحت فشار قرار گرفتند. اما همچنان مقاومت می فرمودند تا اینکه تهدید به شهادت شدند. در این موقع با این استدلال که انسان نباید خود را با دست خود به هلاکت اندازد پذیرفتند؛ به شرط اینکه هیچ دخالتی در امور و عزل و نصبها نکنند.

البته این نکته نیز قابل ذکر است که اگر منافع عدم پذیرش ولایتعهدی برای اسلام و شیعیان بیشتر از پذیرش بود، قطعاً امام برای رعایت مصالح اسلام و مسلمین از پذیرش این منصب سر باز می زد.

مأمون مراسم بیعت با شکوهی بر پا کرد. وقتی حکم ولایتعهدی خوانده شد در دو جمله کوتاه، بدون اینکه تقدیری از کسی بکنند، فرمودند: «ان لنا علیکم حقاً بر رسول الله و لکم علینا حق به فاذا اتم اذیتم لنا ذلک و جب علینا الحق لکم».^{۲۹}

«ما به خاطر رسول خدا بر شما حقی داریم و شما نیز به خاطر او بر ما حقی دارید. پس هرگاه شما حق ما را رعایت کردید بر ما نیز واجب است که حق شما را رعایت کنیم».

پس از آن مردم برای بیعت می آمدند حضرت به گونه ای دست خود را برای بیعت گرفته بود که پشت دست مقابل صورت و کف دست به سمت مردم بود و آنها می آمدند دست خود را به کف دست حضرت می زدند. مأمون اعتراض کرد که چرا دست خود را این چنین گرفته ای. حضرت فرمود این سنت رسول خدا(ص) است.

حضرت از هر فرصتی که پیش می آمد سعی خود را در روشن کردن ذهن مردم مبذول می داشت تا اینکه مسأله نماز عید فطر پیش آمد که به اصرار خلیفه قرار شد حضرت نماز عید را بخواند. هنگامی که همه سپاهیان و امیران مقابل در منزل حضرت

صف کشیده بودند، ملاحظه کردند که حضرت با پای برهنه از منزل خارج شد و شروع به گفتن تهلیل کرد. مردم نیز با شور و هیجان خاصی چنان فضای معنوی و پر خروشی ایجاد کردند که مأمون مجبور شد حضرت را از وسط راه بازگرداند. وقتی از حضرت سؤال شد که چرا ولایتمندی را پذیرفتند، حضرت فرمودند به همان دلیلی که حضرت علی (ع) شرکت در شورای پیشنهادی عمر را پذیرفت؛ یعنی اینکه اولاً این اقدام در سیره حضرت علی (ع) نیز سابقه داشته است و ثانیاً مصالح اسلام و مسلمین چنین اقتضایی داشت.

این حوادث، عامل تمرد عباسیان در بغداد شد و در نتیجه آنها ابراهیم بن مهدی را به خلافت برداشتند. حضرت بر خلاف میل فضل بن سهل تصمیم گرفت به سوی بغداد حرکت کند. مأمون در سرخس طی نامه‌ای جعلی از جانب حسن بن سهل به فضل بن سهل یادآور شده بود که امروز نحوست دارد و برای دفع بلا فضل و امام باید به حمام بروند و رگ بزنند. حضرت از رفتن به حمام امتناع فرمود و فضل در حمام به قتل رسید. پس از محاکمه مجرمان آنها اقرار کردند که این کار به دستور شخص مأمون صورت گرفت و بلافاصله گردن آنها زده شد. پس از آن در توس به گفته صفدی: خلیفه برای مدارای با بنی عباس حضرت را به وسیله زهر شهید کرد.^{۳۰} سیوطی در تاریخ خلفا چنین می‌نویسد: «پس مأمون به مردم بغداد نوشت شما نمی‌خواستید از من انتقام بگیرید مگر به خاطر بیعت با علی (ع) پس به تحقیق که او وفات یافت».^{۳۱}

جرجی زیدان می‌نویسد:

«[مأمون] پس از قتل فضل به فکر علی بن موسی افتاد. چون بیم داشت که مبادا اگر او را معزول سازد خراسانیان بر وی شورش کنند. از آنرو به سیاست دیرین عباسی رجوع کرد و در صدد مسموم ساختن وی برآمد و با انگور زهر آلود، علی بن موسی را به قتل رسانید».^{۳۲}

چون در کیفیت شهادت حضرت اقوال مختلف آمده است در این متن به سه قول از گفته‌های مورخان اهل سنت و عرب اسناد داده شد. حضرت اگر چه تحت اضطراب و عدم اختیار، ولایتمندی را قبول فرمود، اما به گونه‌ای عمل کرد که مردم بیش از هر برهه‌ای از تاریخ امامت با سیره سیاسی ائمه اطهار (ع) و فکر امامت آشنا شدند و سر

انجام نیز خدای متعال در پاداش این عملکرد ارزشمند، فوز عظیم شهادت را نصیب آن حضرت فرمود.

نتیجه

اگر چه مأمون در اصرار بر قبولاندن ولایتعهدی به امام رضا(ع) حل مشکلات سیاسی و تثبیت قدرت تازه به دست آورده خود را دنبال می‌کرد، موضعگیری مناسب و سخنان بموقع و دقیق حضرت و تلاشهای فکری و فرهنگی که در مدت کوتاه ولایتعهدی خویش انجام داد، اولاً ضمن روشن کردن ماهیت اقدامات مأمون، نظر اهل بیت را نسبت به خلافت عباسیان برای مسلمانان تبیین ساخت. ثانیاً برای مردم ثابت شد که خلافت و زعامت مسلمین، حق طبیعی ائمه معصومین(ع) است و آنها هستند که توانایی و صلاحیت اداره و هدایت جامعه اسلامی را دارا هستند. ثالثاً با فراهم شدن زمینه‌های مناسب پرسش و پاسخ و بحث و مناظره در مرکز خلافت، امام توانستند به بسیاری از شبهه‌هایی که از سوی دانشمندان غیر مسلمان نسبت به اعتقادات اسلامی ایجاد می‌شد، پاسخ بسیاری از انحرافات و نارساییهایی که در برداشت دانشمندان اسلامی از قرآن و معارف اسلامی ایجاد شده بود، اصلاح فرمایند. پس از آن حضرت با استفاده درست از موقعیت ایجاد شده نه تنها توطئه‌های مأمون را نقش بر آب ساخت، بلکه منشأ خدمات ارزشمندی به اسلام و مسلمین شدند.

یادداشتها

- ۱- علی بن عیسی الاربعی: کشف الغمّة فی معرفة ائمة با مقدمه میرزا ابوالحسن شعرانی، تصحیح آقا سید ابراهیم میانجی، کتابفروشی اسلامیة، بی‌جا، ج ۳، ص ۷۱
- ۲- همان، منبع قبلی
- ۳- در این هنگام علویها محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن، معروف به نفس زکیه را که از اعقاب امام حسن مجتبی(ع) بود به دلیل تقوی و دانش و شایسته سیمایش با پیامبر اکرم بخصوص که نامش نیز محمد بود و به لحاظ روایات با ویژگیهای مهدی امت سازگاری داشت با عنوان مهدی به رهبری برگزیده، و نهضتی را برای سرنگونی حکومت اموی سازماندهی کرده بودند؛ در چنین وضعیتی شعار «الرضا من آل محمد» بنی امیه را متوجه این نهضت می‌کرد.
- ۴- جعفر مرتضی‌العاملی: الحیة السیاسیة للإمام الرضا، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۶ هـ، ص ۳۸
- ۵- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۰، جلد دوم، ص ۲۶۰
- ۶- برای اطلاع یافتن از مشروح این جنایات رجوع کنید به مآثر الطالبین تألیف: ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید

- هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی صدوق، تهران، بی تا، ص ۱۷۱-۵۳۴
- ۷- ابو الحسن علی بن حسین مسعودی: همان، ص ۴۷۲
- ۸- جعفر مرتضی: همان، ص ۱۵۲
- ۹- جلال الدین السیوطی: تاریخ الخلفاء، بتحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، المكتبة العصرية، صیدانه بیروت، ۱۴۰۹ هـ، ص ۳۴۱.
- ۱۰- ابوالفرج اصفهانی: همان، ص ۱۶۰
- ۱۱- مسعودی: همان، ص ۲۱۶
- ۱۲- ابن الاثیر الجزری: الكامل فی التاريخ. راجعه و صححه الدكتور محمد يوسف الدقاقة، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۷ هـ المجلد الخامس، ص ۴۱۶
- ۱۳- همان
- ۱۴- ابوالفرج اصفهانی: همان، ص ۳۷۹-۵۱۱
- ۱۵- ابن خلکان: و فیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، الدكتور احسان عباس، منشورات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴، المجلد الثالث، ص ۲۷۱
- ۱۶- همان، منبع قبلی
- ۱۷- جعفر مرتضی العاملی: همان، ص ۱۹۳
- ۱۸- جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹ ش، ص ۷۹۹
- ۱۹- جعفر مرتضی العاملی: همان، ص ۴۴۵
- ۲۰- جرجی زیدان: همان، ص ۷۹۸
- ۲۱- مرتضی مطهری: سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰، چاپ ششم، ص ۲۰۵
- ۲۲- شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا (ع)، ترجمه حاج سید عبدالحسین رضایی و حاج شیخ محمد باقر ساعدی، تصحیح محمد باقر بهبودی، کتابفروشی اسلامیة تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۴۶
- ۲۳- همان، ص ۵۴۷
- ۲۴- علامه علی بن محمد بن احمد المکی: الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة علیهم السلام، مطبعة العدل، النجف، بی تا، ص ۲۵۵
- ۲۵- سیوطی: همان، ص ۳۵۱
- ۲۶- مرتضی مطهری: همان، ص ۲۰۲
- ۲۷- الشیخ عزیز الله العطاردی الخبوشانی: مسند الامام الرضا. المؤتمر العالمی للامام علیه السلام، آستان قدس الرضوی، مشهد، ۱۴۰۶ هـ الجز الاول، ص ۵۰
- ۲۸- شیخ صدوق: همان، ص ۴۹۷
- ۲۹- جعفر مرتضی العاملی: همان، ص ۳۲۸
- ۳۰- صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی: الوافی بالوفیاء، دارالنشر، بیروت، الجز السادس، ص ۲۴۸
- ۳۱- سیوطی: همان، ص ۳۵۱
- ۳۲- جرجی زیدان: همان، ص ۷۹۸

